

آموزش زبان‌های خارجی در ایران عصر قاجار و پهلوی (با تکیه بر نظریه امپریالیزم زبانی)

محمدامین زمان‌وزیری^۱

قاسم قنبری‌خانقاه^۲

چکیده

روابط خارجی در هر سطحی، اعم از روابط رسمی و دولتی و یا روابط شخصی، نیازمند آشنایی با زبان‌های خارجی است. با افزایش نیاز به برقراری روابط خارجی در سطوح گوناگون در دوره معاصر تاریخ ایران، مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی نیز ابعاد جدیدی یافت. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، شکست‌های ایرانیان در دو جنگ مقابل روسیه، آنان را نسبت به عقب‌ماندگی خود از قافله علوم و فنون نوین آگاه کرد و ایرانیان در صدد برآمدند تا علوم جدید را بیاموزند و در این میان، آشنایی با زبان‌های خارجی اهمیت فراوانی داشت. عوامل متعددی سبب شد که در دوره نخست این حرکت (از قرن نوزدهم میلادی تا جنگ جهانی دوم)، زبان فرانسه جایگاه اول را در میان زبان‌های خارجی در ایران به‌دست آورد و در دوره بعدی تا پایان عصر پهلوی دوم، این جایگاه نصیب زبان انگلیسی شد. در مقاله حاضر، این مسأله نخست از جنبه تاریخی مورد واکاوی قرار می‌گیرد و شواهد و قرائن تاریخی در خصوص تغییر و تحول در زبان خارجی رایج در ایران بررسی می‌شود، سپس کوشش می‌شود تا با کمک نظریه «امپریالیزم زبانی» که از سوی رابرت فیلیپسون مطرح شده، بررسی شود که این تغییر در ضمن متأثر بودن از شرایط داخلی و سیاست‌گذاری دولت‌های ایرانی، تحت تأثیر یک روند جهانی و مطرح شدن زبان انگلیسی به‌عنوان زبان بین‌المللی نیز بوده است. به عبارت دیگر، وضعیتی مغایر با روند بین‌المللی در ایران رخ نداده و اهمیت یافتن زبان انگلیسی را در ایران به‌عنوان اولین زبان خارجی، باید متأثر از سیاست‌های جهانی‌سازی دانست.

واژگان کلیدی:

قاجار، پهلوی، آموزش، زبان‌های خارجی، امپریالیزم زبانی، نظریه.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

^۱ دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران - ایران (نویسنده مسئول) amin.zamanvaziri@gmail.com

^۲ استادیار بازنشسته دانشکده مدیریت و برنامه‌ریزی دانشگاه امام حسین (ع)، تهران - ایران ghteachergh@gmail.com

مقدمه

زبان در مرکز فعالیت‌های انسانی قرار دارد و اغلب، هم‌پایه و هم‌راستا با تفکر بشری قلمداد می‌شود؛ چرا که انسان در قالب زبان اندیشه‌ورزی می‌کند. زبان مهم‌ترین عامل در فعالیت‌های عالی ذهن هم‌چون تفکر است و تفکر بدون استفاده از زبان امکان‌پذیر هست و اما بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید در آن ضعیف است، تا آنجا که شاید نتوان نام تفکر بر آن اطلاق کرد (باطنی، ۱۳۴۹: ۱۱۶). تفکر و استدلال در مراحل عالی و بسیار مجرد، از زبان غیرقابل تجزیه است. در این مراحل، تفکر یعنی زبان و زبان یعنی تفکر (باطنی، ۱۳۴۹: ۱۲۲). در بُعد اجتماعی نیز زبان به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین شاخصه‌های تشکیل هویت ملی، تفکر و نگرش یکسانی را در میان گویش‌وران ایجاد می‌کند، از همین روست که زبان‌های ملی یکی از مهم‌ترین ابزارهای هویت‌ساز شناخته می‌شوند. از سوی دیگر، ضرورت ارتباطات خارجی اعم از ارتباطات رسمی (دیپلماتیک) و غیررسمی، یادگیری زبان‌های خارجی را به مسأله‌ای مهم به‌ویژه در قرن جدید تبدیل کرده است و عموم افراد در تلاشند تا با یادگیری دست‌کم یک زبان خارجی، راه ارتباطات خود را با جهان بزرگ‌تر تسهیل کنند.

در تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه در عصر قاجار و پهلوی یادگیری زبان‌های خارجی ابتدا در سطح نخبگان فکری و سیاسی و سپس در سطح عمومی جامعه مورد اقبال و توجه فراوان قرار گرفت و در واقع می‌توان گفت که در ایران، از قرن نوزدهم میلادی نهضتی فراگیر در جهت گسترش آموزش زبان‌های خارجی در اشکال متنوع آن ایجاد شد و این نهضت، چنان‌که در این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت، در ابتدا (عصر قاجار تا جنگ جهانی دوم) معطوف به آموزش زبان فرانسه و پس از آن، متمرکز بر زبان انگلیسی بوده است. مقاله حاضر، ضمن تشریح و توصیف این مسأله و ابعاد مختلف آن، در صدد است تا موضوع را از منظر دانش زبان‌شناسی کاربردی و نظریه «امپریالیسم زبانی» که از سوی یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه ارائه شده است، تبیین نماید.

به‌عبارت بهتر، مسأله اصلی این پژوهش، آموزش زبان‌های خارجی در ایران از قرن نوزدهم میلادی است. نگارندگان می‌کوشند تا نشان دهند که مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی را نباید فقط مبتنی بر انتخاب و تصمیم شخصی افراد تحلیل نمود، بلکه این مسأله از سیاست‌های آموزشی و فرهنگی داخلی در هر جامعه و نیز از اوضاع بین‌المللی اثرپذیر است. نظریه امپریالیسم زبانی آشکار می‌سازد که سیاست‌گذاری‌های آموزش زبان‌های خارجی در هر کشوری، هم از برنامه‌ریزی‌های فرهنگی - آموزشی آن نظام سیاسی و هم فراتر و مهم‌تر از آن،

از سیاست‌های جهانی و آنچه با عنوان عمومی «جهانی‌سازی» یاد می‌شود، متأثرند. بنابراین، قرائن و مستندات تاریخی مبنی بر تمایل گروه‌های وسیع ایرانیان به یادگیری زبان فرانسه در قرن نوزدهم و یادگیری زبان انگلیسی در دوران پس از جنگ جهانی دوم را باید هم‌راستا با وضعیت جهانی این دو زبان که تحت‌تأثیر موقعیت جهانی نظام‌های سیاسی فرانسوی‌زبان و انگلیسی‌زبان بوده است، ارزیابی کرد. در واقع مفهوم «امپریالیزم» که در بافت سیاسی به‌معنای کنار زدن رقبای سیاسی و حاکم گرداندن یک ایدئولوژی سیاسی است، در حوزه زبانی نیز دقیقاً همین مفهوم را می‌رساند و به‌معنای حاشیه‌راندن زبان‌های مختلف به‌نفع یک زبان است. به‌حاشیه‌رانده‌شدن زبان فرانسه در برابر زبان انگلیسی در ایران قرن بیستم مصداقی از همین امر است.

مسئله آموزش زبان‌های خارجی در تاریخ ایران، تاکنون در تعدادی از پژوهش‌ها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از جمله مهم‌ترین این تحقیقات می‌توان به کتاب *زبان‌های خارجی در گذر تاریخ ایران* تألیف مهدی دهمرده و همکاران او (۱۳۹۴) اشاره کرد که مسئله را در قالب طبقه‌بندی‌های تاریخی از عصر باستان تا روزگار معاصر مورد بررسی قرار داده‌اند. فردوس آقاگل‌زاده و حسین داوری نیز در چند مقاله از جمله "آموزش زبان انگلیسی در ایران از سیاست‌های مبهم تا شیوه‌های متناقض" (۲۰۱۷) مسئله رواج آموزش زبان انگلیسی از عصر پهلوی تا روزگار کنونی را مورد بحث قرار داده‌اند. حسین فرهادی و همکاران نیز در مقاله "تأملاتی در باره آموزش زبان‌های خارجی در ایران" (۲۰۱۰) به این مسئله پرداخته‌اند. در یک نگاه کلی به تحقیقات صورت‌گرفته در این حوزه، می‌توان چنین برداشت کرد که این پژوهش‌ها یا نگاهی بیشتر تاریخی به موضوع دارند و توصیفی از نمودهای گسترش زبان خارجی در دوره‌های تاریخی مختلف را ارائه می‌دهند و نگاهی جامع و مسئله‌محور به قضیه ندارند و مسئله آموزش زبان‌های خارجی را از منظر وضعیت زبان‌های بین‌المللی در جهان مدرن مورد مطالعه قرار نمی‌دهند و یا در مقابل، صرفاً به مسئله زبان بین‌المللی پرداخته و دیدی تاریخی به سیاست‌گذاری‌های دولت‌های ایرانی در این حوزه ندارند. مقاله حاضر در صدد است تا جایی در این میانه قرار بگیرد و در کنار توجه به مستندات و روایت‌های تاریخی در خصوص آموزش زبان‌های خارجی در عصر قاجار و پهلوی، این موضوع را با توجه به مسئله زبان بین‌المللی و با نگاه به سیاست‌های زبانی در جهان تحلیل کند و در این تحلیل از نظریه «امپریالیزم زبانی» استفاده نماید.

نظریه امپریالیزم زبانی

آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی در جوامع گوناگون، تنها به خواست و تصمیم فردی اشخاص مربوط نمی‌شود و از سیاست‌های عمومی داخلی دولت‌ها و حتی سیاست‌ها و روندهای کلی جهانی متأثر است. بر همین اساس است که به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، مطالعات مربوط به حوزه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی زبانی^۱ مورد توجه قرار گرفت (Ricento, 2000: 20) و نظریه امپریالیزم زبانی را نیز که حوزه تمرکز اصلی این مقاله است، باید در دسته همین گروه از مطالعات جای داد.

نظریه امپریالیزم زبانی نخستین بار در سال ۱۹۹۲م. از سوی رابرت فیلیپسون^۲ مطرح شد. او این نظریه را در انتقاد نسبت به همه‌گیری بی‌رویه زبان انگلیسی در جهان طرح کرد؛ چنانکه به باور وی، این زبان سایر زبان‌ها را مورد استعمار قرار می‌دهد و خود نیز در راستای استعمار فکری، فرهنگی و تمدنی قرار می‌گیرد. فیلیپسون این نظریه را در کتابی با همین عنوان در آن سال منتشر کرد، سپس در طول سالیان بعد، دیدگاه خود را تکمیل نمود و ابعاد و جنبه‌های جدیدی از نظریه‌اش را به بحث گذاشت. وی در کتاب *امپریالیزم زبانی*، کشورها را به دو دسته اصلی «مرکز» و «پیرامون» تقسیم کرده است، کشورهای مرکز یا «هسته کشورهای انگلیسی‌زبان»^۳ شامل بریتانیا، ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزلند است که در این کشورها، زبان انگلیسی طی سالیان متمادی و در رقابت با زبان‌های بومی، جنبه رسمیت و همه‌گیری یافته است. گروه کشورهای پیرامونی^۴ نیز در این نظریه به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ یک دسته شامل کشورهایی است که زبان انگلیسی در آنها جنبه زبان واسطه بین‌المللی را دارد (مثل ژاپن و کشورهای حوزه اسکاندایناوی) و دسته دیگر شامل کشورهایی (مثل هند و نیجریه) است که زبان انگلیسی در آنها طی دوران استعمار تحمیل شده است (Phillipson, 1992: 17).

فیلیپسون اشاره می‌کند که زبان انگلیسی در طول یک دوره تدریجی و طولانی و مشخصاً از اوایل قرن بیستم میلادی موفق به کنار زدن زبان‌های دیگر در سطح جهان شده است (Phillipson, 1992: 110). او تک‌زبان‌گرایی^۵ را امری تاریخی و دارای نمونه‌های دیگری در طول تاریخ می‌داند، چنان‌که یونانیان گویش‌وران زبان‌های دیگر را بربر و فاقد مدنیت تلقی می‌کردند. زبان لاتین و بعدتر زبان فرانسه نیز همین جایگاه را داشتند، اما زبان انگلیسی در

¹. Language Policy and Planning (LPP)

². Robert Phillipson

³. Core English-Speaking Countries

⁴. Periphery-English countries

⁵. Monolingualism

نهایت، زبان فرانسه را تحت‌تأثیر خود قرار داد و حتی روشنفکران فرانسه نیز که اندیشه‌های آنان عامل تمایل مردم جهان به یادگیری زبان فرانسه بود، به زبان انگلیسی روی آوردند (Phillipson, 1992: 19). رابرت فیلیپسون در این کتاب مطرح می‌کند که درست همان‌گونه که مراد از امپریالیزم در بافت سیاسی، رقابت سیاسی و استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ است که مثلاً به وقوع جنگ‌های جهانی منتهی شده است، در حوزه زبانی نیز به معنای رقابت میان زبان‌ها به منظور کنار زدن یکدیگر است، چرا که غلبه زبانی بر تمدن‌ها و جوامع مختلف به معنای غلبه فکری بر آنها نیز هست (Phillipson, 1992: 45). در این رقابت زبانی، زبان انگلیسی از قرن بیستم پیروز شده است^۱ و این پیروزی، فرهنگ‌ها و زبان‌های بومی را به حاشیه رانده است.

فیلیپسون در این کتاب، پدیده معاصر زبان انگلیسی را به‌عنوان زبانی جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد و در پی پاسخ به این سؤالات است که آیا ارتقای زبان انگلیسی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی دولت‌های در اصل انگلیسی‌زبان، به‌صورت آگاهانه و فعالانه بوده است؟ و این ارتقاء از منظر تاریخی، چگونه صورت پذیرفته است؟ وی اشاره می‌کند اگر زمانی بریتانیا بر دنیا حکومت می‌کرد، اکنون زبان انگلیسی است که بر جهان حاکم است و اکنون امپراتوری انگلیس جای خود را به امپراتوری زبان انگلیسی داده است (فیلیپسون، ۱۳۹۵: ۸).

این نظریه‌پرداز هفده سال پس از انتشار صورت اولیه نظریه خویش، کتاب دیگری را در سال ۲۰۰۹م. در تکمیل این دیدگاه منتشر کرد و به نقدهایی که نسبت به آن شده بود، پاسخ داد. او در این کتاب، امپریالیزم زبانی را جزئی از مفهوم کلان‌تر امپریالیزم فرهنگی^۲ دانست که در حوزه‌های علمی، رسانه‌ای و آموزشی رخ می‌دهد (Phillipson, 2009: 2) و این‌بار یک مسأله زبانی و پدیده گسترش و فراگیری زبان انگلیسی در جهان را جزئی از منظومه کلان‌تر در نظر گرفت. مسأله امپریالیزم زبانی به معنای تفوق یافتن بر زبان‌های رقیب و زبان‌های بومی با مسأله مرگ زبان‌ها^۳ نیز در ارتباط است. اگر مرگ یک زبان را به این معنا بدانیم که آن زبان دیگر هیچ گویش‌وری نداشته باشد (Crystal, 2000: 1)، آن‌گاه باید بپذیریم که جهانی‌سازی و در امتداد آن، سیطره زبانی سبب می‌شود که گویش‌وران زبان‌های بومی اندک‌اندک از میان

^۱ نفوذ فرهنگی از طریق زبان و جایگزین شدن مؤلفه‌های فرهنگی زبان جدید با زبان ملی آنچنان عمیق است که حتی این نگرانی به دوگانه آمریکا-انگلستان هم راه پیدا کرده است و برخی محققان انگلیسی از شدت نفوذ فرهنگ آمریکایی ابراز نگرانی کرده‌اند (Heffer, 2010: 2).

^۲ Cultural Imperialism

^۳ Language Death

بروند. این سیطره، گاهی سیطره فیزیکی به معنای اشغال یک ناحیه توسط گروهی جدید و حاکم گرداندن زبان خود بر زبان‌های بومی آن منطقه است و البته در موارد بیشتری جنبه فرهنگی دارد و با سیطره فرهنگ یک گروه بر گروه دیگر اتفاق می‌افتد (Crystal, 2000: 76-87) و این سیطره فکری - فرهنگی موجب به‌حاشیه رفتن تدریجی زبان‌ها، لهجه‌ها و گویش‌های بومی و مرگ آنها می‌گردد (Batibo, 2005: 87). مسأله مرگ زبان‌ها البته همواره وجود داشته، اما در قرن اخیر شدت یافته است، چنان‌که به‌عنوان مثال گفته می‌شود در قرن شانزدهم میلادی تعداد زبان‌های بومی رایج در برزیل، ۱۱۷۵ زبان بوده و این عدد امروزه به کمتر از دویست زبان رسیده است (Crystal, 2000: 70).

به بیان کلی، دو رویکرد نسبت به زبان‌آموزی و یادگیری زبان‌های بین‌المللی وجود دارد: رویکرد اول رویکردی مثبت به زبان است. یادگیری یک زبان جهانی پیش‌نیازی برای شرکت در محافل علمی، ورود به بازار کار جهانی، تعاملات اجتماعی و اقتصادی و انجام بسیاری از امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین‌المللی است. اما رویکرد دوم، نگاهی منفی و ناخوشایند به زبان جهانی دارد و آموزش آن را وجهه‌ای از واقعیت امپریالیسم قلمداد می‌کند (زینی‌وند و نادری، ۱۳۹۸: ۱۸۹). در واقع، نظریه فیلیپسون بیشتر بر این جنبه‌های منفی تأکید کرده است و آن را باید در دسته نظریه‌های حوزه زبان‌شناسی و استعمار قرار داد. مباحث مربوط به استعمارگری و پسااستعمارگری در طول دو قرن گذشته از موضوعات محوری تاریخ جهانی بوده‌اند. این دو مفهوم ملت‌هایی را ایجاد یا حذف کرده‌اند، جمعیت‌های انسانی را قتل عام کرده‌اند و انسان‌ها را از سرزمین، فرهنگ، تاریخ و زبان خود رانده‌اند. هم‌چنین بر پایه این دو مفهوم است که تصویرهای اروپایی - غربی از «خود» و «دیگری» ساخته شده است و این تصویرها به صورت «برتر» و «فروتر» تعریف شده‌اند (Pennycook, 1998: 19).

نگاهی تاریخی به گسترش آموزش زبان‌های فرانسه و انگلیسی در عصر قاجار و پهلوی
روابط خارجی در هر سطحی، اعم از روابط شخصی، علمی، دوستانه و یا روابط رسمی و بین‌دولی، نیازمند ابزار زبان است و از همین جاست که اولاً ضرورت یادگیری و آموزش زبان‌های خارجی آشکار می‌گردد و ثانیاً سابقه امر روشن می‌شود. به عبارت دیگر، هر گاه روابط خارجی در هر شکلی از آن برقرار بوده، مسأله آموزش زبان خارجی در جامعه نیز مطرح بوده است. به همین دلیل، سابقه امر را باید از زمانی دنبال کرد که دولت‌ها یا اشخاص ایرانی در صدد برقراری رابطه با افرادی غیرهم‌زبان با خود برآمده‌اند. اشاره‌های اندکی به این موضوع در منابع دوره پیشاصفوی

وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، گفته شده است که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در تألیف جامع‌التواریخ از تألیفات چینی استفاده کرده و با دانشمندان چینی همکاری داشته است (روشن، ۱۳۹۳: ۳۲۵). این اثر را از حیث ترجمه و استفاده کتبی و شفاهی از منابع به زبان‌های دیگر، بسیار قابل توجه دانسته‌اند (آذرنگ، ۱۳۹۴: ۱۶۴). همچنین در کتابخانه مجموعه عظیم ربع‌رشیدی، کتاب‌هایی به زبان‌های زنده آن دوران وجود داشته است و این خود نشانگر حضور دانشمندان و نخبگانی است که با زبان‌هایی چون چینی، هندی و ترکی آشنایی داشته‌اند (دهم‌رده و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۷).

با روی کار آمدن دولت صفوی و افزایش رفت‌وآمدهای خارجی، مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی در جامعه دچار تحول شد و بیشتر از دوره‌های پیشین مورد توجه قرار گرفت. شاه عباس در سال ۱۰۳۰ ق. / ۱۶۲۱ م. به کشیشان کارملیت اجازه داد تا مدارس برای تدریس زبان‌های لاتین در اصفهان تأسیس کنند. شاید بتوان گفت این مدارس جزو نخستین مدارسی در ایران بودند که زبان‌های اروپایی در آن تدریس می‌شد. در این مدارس، گرامر زبان لاتین، منطق، مبادی الهیات، هندسه، فلسفه و اصول آئین کاتولیک آموزش داده می‌شد. هر چند که پدران کارملیت این مدارس را با هدف ترویج مذهب کاتولیک تأسیس کرده بودند، اما آنها جزو نخستین گروه‌های اروپایی بودند که مدارس آموزش زبان‌های لاتین را در ایران پایه‌گذاری نمودند (خضری و فولادی‌پناه، ۱۳۹۱: ۶۹). اما در عین حال باید توجه داشت که میزان آشنایی ایرانیان عصر صفوی با زبان‌های خارجی بسیار اندک بوده است. «ما هنوز با یک زن یا مرد مسلمان ایرانی که در آن روزگار یکی از زبان‌های اروپایی را بداند و در ایران زیست کند، آشنا نشده‌ایم» (حائری، ۱۳۸۷: ۱۵۶) و این ناآشنایی حتی در میان دیپلمات‌ها هم وجود داشته و طبیعتاً بر روابط دیپلماتیک اثر می‌گذاشته است. «در درازای فرمانروایی دودمان صفوی، بارها سفیران و هیأت‌های نمایندگی گوناگونی از سوی ایران به دربار حکمرانان اروپایی می‌رفتند و در این تکاپوهای دیپلماتی، نقش مترجمی را میزبانان و یا آن دسته از مهمانانی که به هر حال مسلمان نبودند، بر عهده داشتند» (حائری، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

اما آنچه به‌طور خاص و از حیث مسأله این مقاله اهمیت دارد، آموزش گسترده زبان‌های خارجی در ایران معاصر (از قرن نوزدهم تا پایان عصر پهلوی)، به‌عنوان بخشی از پروژه تجدیدخواهی ایرانیان و تلاش آنان برای جبران عقب‌ماندگی‌های علمی و فنی و از آن مهم‌تر، تمرکز بر آموزش زبانی خاص (در ابتدا، فرانسوی و سپس انگلیسی) در ایران است. این نهضت گسترده آموزش زبان‌های خارجی در مرحله نخست که از ابتدای قرن نوزدهم میلادی تا جنگ

جهانی دوم به طول انجامیده است، معطوف به زبان فرانسه بود و در دوره پهلوی دوم، زبان انگلیسی موقعیت برتر زبان فرانسه را از آن خود کرد.

در پژوهش‌ها و منابع مختلف بیان شده است که شکست ایران در دو جنگ مقابل روسیه، سیاستمداران و متفکران ایرانی را متوجه عقب‌ماندگی عمیق کشور کرد و آنان در صدد برآمدند تا برای جبران این وضعیت به کسب علوم و فنون جدید روی آورند، چرا که عامل پیشرفت اروپائیان را در علم و فن جدید می‌دانستند. در واقع، به دنبال این شکست‌ها به‌ویژه در دارالسلطنه تبریز، دریافتی ژرف از ضرورت اصلاحات اساسی ایجاد شده بود (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲۹) و بی‌تردید در منظومه این اصلاحات اساسی، یادگیری زبان‌های خارجی اهمیت زیادی داشت؛ چرا که محصول تمدن جدید فرنگی که سبب موقعیت برتر اروپائیان گردیده بود، در ظرف زبان‌های خارجی ریخته شده بود و هر ارتباطی با این تمدن، نیازمند دانستن زبان آنان بود.

پیش از این و حتی در اوایل دوره قاجاریه، آشنایی با زبان‌های خارجی و به‌طور خاص، زبان‌های اروپایی در سطح عمومی جامعه و حتی در سطح نخبگان فکری و سیاسی بسیار اندک بود؛ چنانکه تواریخ روایت کرده‌اند که در عصر آقا محمد خان قاجار، سفیری با نام خواجه داوود که مدعی بود فرستاده ناپلئون است، نامه‌ای را از جانب وی به دربار ایران ارائه کرد، اما کسی در ایران فرانسه نمی‌دانست و «چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت، متعرض جواب نشدن هم خلاف تعارف و انسانیت می‌نمود، لهذا جوابی علی‌الرسم نوشته و خواجه داوود را لقب خانی بر سر هشته، روانه نمودند» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۴۷). این در حالی است که در طول سالیان بعدی در دوره قاجاریه، عده زیادی با این زبان آشنا شدند و شمار مترجمان فرانسوی در ایران به میزان قابل توجهی افزایش یافت.

در گسترش آموزش زبان‌های خارجی هر جامعه‌ای مجموعه‌ای از عوامل اثرگذارند. در نوشتار حاضر تلاش می‌شود که به این عوامل و کارکرد آنها در عصر قاجار و پهلوی پرداخته شود تا مشخص گردد این عوامل در گسترش زبان فرانسه در ایران پیش از جنگ جهانی دوم و گسترش زبان انگلیسی در دوره پس از آن، چگونه نقش‌آفرینی کرده‌اند. در واقع، این عوامل در دوره نخست در راستای گسترش زبان فرانسه و در دوره دوم در راستای گسترش زبان انگلیسی در جامعه ایرانی عمل نموده‌اند.

حضور و فعالیت دیپلمات‌ها، مستشاران و چهره‌های خارجی در ایران را باید یکی از عوامل گسترش و توسعه آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی دانست. حضور هیأت‌های خارجی اعم از دیپلمات‌ها، نظامیان، سیاحان، دانشمندان، مبلغان مذهبی و گروه‌های دیگر از عصر صفوی

وجود داشت و پیش‌تر به نمونه‌ای از برگزاری دوره‌های آموزش زبان خارجی توسط آنان در دوره شاه عباس صفوی اشاره شد. اما در دوره قاجار، افزایش حضور گروه‌های متنوع خارجی در ایران از یک سو و نیاز جامعه ایرانی به یادگیری زبان و علوم جدید از سوی دیگر، سبب شد فعالیت آنان در این حوزه چشمگیرتر باشد. نمونه‌های زیادی از فعالیت هیأت‌های خارجی در حوزه آموزش زبان در عصر قاجار وجود دارد. به‌عنوان مثال، اوژن بوره^۱ کشیش فرانسوی که در عهد محمد شاه به ایران آمده بود، در سال ۱۲۵۵ق. / ۱۸۳۹م. مدرسه‌ای را در تبریز تأسیس کرد تا ایرانیان را از هر ملت و مذهب با علوم جدید و زبان فرانسه آشنا سازد (محبوبی‌اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۴۱). فلاندن که همین زمان به ایران سفر کرده بود، در تبریز با وی روبرو شد و در باره او و مدرسه‌اش چنین نوشته است: «موسیو بوره مدت یک سالی است در ایران اقامت گزیده ... در باره زبان‌های سامی تحقیقات علمی کرده، به‌علاوه از راه تمدن و مذهب عیسوی کوشش نموده تمدن اروپایی را در مشرق‌زمین منتشر نماید. برای این منظور، در تبریز مدرسه‌ای باز کرده و زبان فرانسه را رواج داده تا وسیله آموزش صنایع اروپایی باشد» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۶۷). بوره برای تدریس اصولی زبان فرانسه، خود شخصاً کتابچه گرامر فرانسه را به زبان فارسی منتشر کرد و افرادی همچون نظر آقا یمین‌السلطنه، سفیر بعدی ایران در پاریس نزد وی این زبان را آموخته‌اند (ساجدی‌صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۰).

حتی افرادی از اعضای هیأت ژنرال گاردان^۲ که در میانه دوره نخست جنگ‌های ایران و روسیه از جانب دولت فرانسه به ایران آمده بود، به آموزش زبان فرانسوی مشغول شدند. از جمله شخصی به نام فرانسوا لامی^۳ که در یادداشت‌های ژنرال گاردان، شغل او به‌صورت «سلطان مهندسی» قید شده است (گاردان، ۱۳۶۲: ۶۰)، مأمور تأسیس مدرسه‌ای برای آموزش زبان فرانسه و اصول مهندسی نظامی شده بود (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۷).

ارنست اورسل^۴ که در اواخر قرن نوزدهم و در دهه ۱۸۸۰ میلادی به ایران سفر کرده، به دو خواهر نیکوکار فرانسوی به نام خواهران ونسان دو پل^۵ اشاره نموده است که در کنار فعالیت‌های عام‌المنفعه و نوع‌دوستانه، مدرسه‌ای را نیز در خانه خود راه‌اندازی کرده بودند و در آن به تعلیم ارمنی‌های ساکن تهران و حتی «دختران مسلمان» می‌پرداختند و «شاگردان در این مدرسه، دروس تاریخ، جغرافی، زبان فرانسه و خیاطی یاد می‌گیرند» (اورسل، ۱۳۸۲:

^۱. Eugène Boré

^۲. Claude-Matthieu, Comte de Gardane

^۳. François Lami

^۴. Ernest Orsolle

^۵. Vincent de Paul

۲۳۱). اورسل متذکر شده که این مدرسه تنها مختص تهران نیست که آنها «نظیر این تشکیلات را در کنار دریاچه ارومیه نیز دایر کرده‌اند» (اورسل، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

عامل دیگر در گسترش آموزش زبان‌های خارجی در دوره قاجار را باید مدارس جدید دانست. بی‌شک دارالفنون در میان این مدارس جدید سرآمد بود و البته تأسیس آن را نقطه عطفی در آموزش زبان فرانسه در ایران دانسته‌اند (ساجدی صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۱). دارالفنون نخستین مدرسه دولتی بود که به زبان فرانسه آموزش می‌داد (ناطق، ۱۳۷۵: ۴۲؛ محبوبی‌اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۶۹) و در واقع، زبان فرانسه، زبان رسمی دارالفنون محسوب می‌گشت (خسروبیگی و خالدفیضی، ۱۳۹۱: ۱۳۱) و اغلب دروس به زبان فرانسه تدریس می‌شد (معمدی، ۱۳۸۲: ۲).

آموزش زبان خارجی در دیگر مدارس جدید قاجاری نیز امری متداول و معمول بود و بر این امر، باید شمار فراوان مدارس جدیدی را که از سوی هیأت‌ها و نهادهای فرنگی خارجی در ایران تأسیس شدند نیز اضافه کرد. در این میان، در کنار فعالیت هیأت‌های فرانسوی در آموزش زبان فرانسه که پیش‌تر به آن اشاره شد، مدارس تأسیس شده از سوی نهادهای فرانسوی در عصر قاجار بسیار برجسته‌اند. از جمله مهم‌ترین این مدارس می‌توان به مدارس آلیانس و مدارس لازاریست‌ها اشاره کرد. لازاریست‌ها در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران همچون تهران، ارومیه، سلماس، نقده، اصفهان، بوشهر و صحنه مدارس خود را بنیان نهاده بودند (دهمرد و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۴). آلیانس فرانسه نیز در سال ۱۸۸۳م. با عنوان «کانون ملی برای ترویج زبان فرانسه» شکل گرفت و مدارس آن در تهران و دیگر شهرهای ایران از جمله بروجرد، رشت، شیراز و تبریز بسیار فعال بودند (ناطق، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۸۳). به عبارت کلی‌تر، حضور فرانسویان در حوزه تأسیس مدارس جدید و طبیعتاً آموزش زبان فرانسه در ایران دوره قاجار بسیار مشهود و چشمگیر بود. این مدارس تأسیسی از سوی نهادهای فرانسوی، زمینه‌ای بسیار گسترده را برای ترویج این زبان فراهم کردند و یکی از عوامل مهم در تبدیل زبان فرانسه به اولین زبان خارجی در ایران را باید در گرو همین امر دانست.

اعزام محصلان و دانشجویان به خارج از کشور نیز از جمله عوامل مهم است که بر رواج و گسترش زبان‌های خارجی اثر می‌گذارد و به بیان دیگر، زبان رایج در مقصد مهاجرت تحصیلی عموم دانشجویان یک کشور می‌تواند در کشور مبدأ مهاجرت آنها اثر بگذارد. این امر به‌خوبی در مسأله رواج زبان فرانسه در عصر قاجار و رواج زبان انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم آشکار است. در واقع، با تغییر مقصد اصلی مهاجرت‌های تحصیلی در دوره‌های تاریخی ایران، این

تغییر در زبان خارجی رایج در ایران نیز رقم خورد. یکی از نتایج شکست ایران در جنگ با روسیه و پی بردن ایرانیان به ضعف و عقب‌ماندگی خود، اعزام محصلان و دانشجویان به فرنگ بود. عباس میرزا شاهزاده قاجاری، خود از پیشگامان این عرصه بود و در سال ۱۲۲۶ق. با موافقت سر هارفورد جونز وزیرمختار انگلیس در ایران دو تن از ایرانیان را برای تحصیل در رشته‌های طب و نقاشی به انگلستان فرستاد. وی حدود چهار سال بعد گروه دوم محصلان را که شامل پنج نفر بود، به انگلستان اعزام کرد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۰۳). در این گروه، میرزا صالح شیرازی برای یادگیری زبان‌های اروپایی (فرانسه، انگلیسی و لاتین) اعزام شده بود (حاضری، ۱۳۷۲: ۳۰). علی‌رغم اینکه انگلستان به‌عنوان نخستین مقصد مهاجرت تحصیلی دانشجویان ایرانی انتخاب شده بود و هفت نفر به آنجا اعزام شدند، پس از این، بیش از بیست سال در امر اعزام وقفه به‌وجود آمد و سپس از زمان محمد شاه، چرخشی در محل تحصیل پدید آمد و روند عمده اعزام متوجه پاریس شد (حاضری، ۱۳۷۲: ۳۱). پس از این تاریخ، تقریباً تا پایان عصر پهلوی اول، فرانسه عمده‌ترین و اصلی‌ترین مقصد مهاجرت تحصیلاتی و دانشگاهی ایرانیان بود. جالب توجه است که علی‌رغم حضور گسترده انگلیس در صحنه سیاست ایران در عصر پهلوی اول، مقصد دانشجویان اعزام‌شونده در این زمان تحول جدی در گرایش به سوی انگلستان نیافته است (حاضری، ۱۳۷۲: ۱۰۷).

حضور دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی کشور فرانسه بی‌شک سبب آشنایی آنها با زبان فرانسوی و فراتر از آن، آشنایی با نظام‌های آموزشی این کشور نیز می‌شد و آنان در بازگشت به ایران طبیعتاً تمایلی به پیاده‌سازی الگوهای دانشگاهی و آموزشی فرانسوی در ایران داشتند؛ چنانکه مثلاً میرزا حسن رشدی که دانش‌های نوین را در دارالمعلمین فرانسوی بیروت فرا گرفته بود، مدارس خود را به سبک مدارس فرانسوی اداره می‌کرد (دهمرد و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۶). حتی نظام دانشگاهی دانشگاه تهران که نخستین دانشگاه مدرن در ایران محسوب می‌شود و در دوران پهلوی اول تأسیس شده، نیز الگوگرفته از سبک دانشگاه‌های فرانسوی است. تفوق سیستم فرانسوی در دانشگاه تهران، موجب تقویت بیش از پیش زبان فرانسه در ایران بود، اما اندک اندک در دوره پهلوی دوم، دانشگاه‌هایی با الگوگیری از نظام دانشگاه‌های انگلوساکسونی شکل گرفتند؛ از جمله دانشگاه پهلوی شیراز با راهنمایی‌های دکتر عیسی صدیق که خود در آمریکا تحصیل کرده بود و با الگوبرداری از دانشگاه‌های آمریکا ساخته شد. دانشگاه فردوسی مشهد نیز با الگوبرداری از دانشگاه جرج‌تاون واشنگتن ساخته شد. دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) با کمک مؤسسه تکنولوژی ماساچوست تبدیل به یک دانشگاه صنعتی

شد (دهم‌رده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۰۳). در دانشگاه تهران نیز تغییر از سیستم دانشگاهی فرانسوی به سیستم آنگلو ساکسونی در دوران ریاست جهان‌شاه صالح که خود تحصیل‌کرده آمریکا بود، رقم خورد (ساجدی‌صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۶).

اگر مقوله ترجمه را نیز یکی دیگر از عوامل رواج و گسترش زبان‌های خارجی در یک جامعه محسوب کنیم،^۱ جایگاه برجسته و چشمگیر زبان فرانسه در ایران از عصر قاجار تا جنگ جهانی دوم در حوزه ترجمه آثار خارجی نیز نمایان است. طبیعتاً آشنایی عموم تحصیل‌کردگان و متفکران جامعه با یک زبان خارجی سبب اقبال آنان به ترجمه آثار و تألیفات آن زبان می‌شود و البته از سوی دیگر، افزایش ترجمه آثار یک زبان، سبب علاقه‌مندی و اقبال گویش‌وران کشور مقصد ترجمه‌ها به زبان مبدأ ترجمه‌ها خواهد بود. روند تمرکز بر زبان فرانسه در دوره قاجار و پهلوی اول و سپس تضعیف موقعیت این زبان و توجه به زبان انگلیسی در دوره پهلوی دوم در حوزه ترجمه‌ها نیز به‌وضوح قابل مشاهده است. در ابتدا و در دوره قاجار، بیشتر ترجمه‌ها از زبان فرانسه بود (فشاهی، ۱۳۵۲: ۱۸؛ خسروبیگی و خالدفیضی، ۱۳۹۱: ۱۲۶) و اندک‌اندک ترجمه از زبان‌های دیگر نیز افزایش یافت (نوابی، ۱۳۸۸: ۷۹).

حتی باید اشاره کرد که نفوذ و اهمیت زبان فرانسه در جامعه ایران قاجاری به حدی بود که در این زمان دو نشریه به زبان فرانسه در ایران منتشر می‌شد که اولی به معنای اخص کلمه، روزنامه‌ای فرانسوی بود. در واقع، اعتمادالسلطنه در همکاری تنگاتنگ با بارون لویی دو نورمان^۲ مهندس بلژیکی در خدمت دولت ایران، روزنامه دوزبانه فارسی-فرانسوی "وطن"^۳ را بنیان گذاشت و نخستین شماره آن در ۹ محرم ۱۲۹۳ / ۵ فوریه ۱۸۷۶ منتشر شد (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۴۱). جایگاه زبان‌های خارجی در ترویج سیاست کشورها از اینجا آشکار می‌شود که انتشار این روزنامه از سوی سفیر انگلیس مورد انتقاد و مخالفت قرار گرفت. دومین نشریه فارسی-فرانسوی نیز "روزنامه علمیه دولت علیه ایران" بود که در سال ۱۲۸۰ ق. مطالب علمی ترجمه-شده را در سه زبان فارسی، عربی و فرانسه منتشر می‌کرد.

در کنار همه این موارد، البته باید به این نکته توجه داشت که سیاست عمومی دولت‌ها و برنامه‌ریزی‌های دیپلماتیک آنها نیز در اقبال عمومی جامعه نسبت به یادگیری یک زبان خاص بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری در خصوص اینکه چه زبانی به‌عنوان زبان

^۱ در تئوری‌های حوزه زبان‌شناسی کاربردی گفته شده است که در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی، روش دستور زبان (گرامر) و ترجمه بر دیگر روش‌های یادگیری و آموزش زبان خارجی غلبه داشته است. (الس و دیگران، ۱۳۷۲: ۲۹۲).

^۲ Baron Louis De Norman

^۳ La patrie

خارجی در یک کشور تدریس شود، انتخابی صرفاً آکادمیک نیست، بلکه به سیاست‌های حکومتی ارتباط دارد که برگرفته از شاخصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی است (Farhadi et al. 2010: 10). سیاست عمومی دولتی منجر به شکل‌گیری گرایش عمومی در جامعه برای یادگیری یک زبان خاص می‌شود؛ چرا که بسترها و امکانات نیز در راستای یادگیری زبان مورد توجه سیاست دولتی فراهم‌تر و در دسترس‌تر است و حتی سیاست‌گذاری آموزش دولتی و عمومی نیز در همین راستا شکل می‌گیرد، چنانکه به‌طور مثال در مدارس دولتی عصر قاجار مانند دارالفنون زبان فرانسه جنبه رسمیت داشت و همین مدرسه را از ارکان و عوامل مهم در رواج زبان فرانسه در ایران دانسته‌اند. برنامه‌ریزی‌های آموزش رسمی و دولتی و انتخاب نظام سیاسی در خصوص زبان بیگانه‌ای که باید در سطح عمومی مدارس تدریس شود، در اقبال عموم مردم جامعه نسبت به یک زبان خارجی و یا دست‌کم در ایجاد آشنایی حداقلی با آن زبان بسیار مؤثر است. بنا بر این، تغییر سیاست عمومی دولت‌ها در عصر قاجار و پهلوی نیز در تغییر زبان خارجی رایج در ایران از فرانسه به انگلیسی مؤثر بوده است.

در عصر قاجار و در ابتدای عمومیت یافتن مسأله یادگیری زبان‌های خارجی و توجه سیاستمداران و متفکران جامعه به اهمیت این امر، کشور فرانسه جایگاه خاصی در افکار عمومی ایرانیان داشت. همانطور که پیش‌تر بیان شد، با وقوع جنگ‌های ایران و روسیه، ایرانیان متوجه عقب‌ماندگی خود از سیر تمدن جدید جهانی شدند و چاره را در کسب علوم جدید و یادگیری زبان‌های خارجی دیدند. ایران در این زمان و در طول سالیان بعدی درگیر رقابت‌های دو کشور روسیه و انگلیس بود و فرانسه کشوری خارج از فضای این رقابت‌ها و به‌عنوان نیروی سوم شناخته می‌شد. از طرف دیگر، اندیشه‌های انقلاب فرانسه در این زمان در سرتاسر جهان و در ایران مورد توجه بود و زبان فرانسه نیز زبان ولتر و روسو، روشنفکران این انقلاب تلقی می‌شد و مورد اقبال جامعه روشنفکری ایران قرار داشت. مجموع این عوامل، هم سیاست عمومی دولتی و هم تمایل جامعه متفکران و روشن‌اندیشان در کنار عوامل دیگری که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، سبب شد که زبان فرانسه جایگاه برجسته‌ای را کسب کند و بیش از یک قرن و تقریباً تا پایان دوره پهلوی اول و پس از جنگ جهانی دوم، این جایگاه را حفظ نماید. البته سابقه دیپلماسی فرهنگی فرانسه در ایران از عصر صفویه را نیز باید در این امر دارای اهمیت دانست. بر خلاف کشورهای دیگری نظیر انگلیس، هلند، پرتغال و روسیه که جنبه اقتصادی و سیاسی بر دیپلماسی آنان با دولت‌های ایرانی غلبه داشت، جنبه فرهنگی روابط ایران و فرانسه در عصر صفوی برجسته‌تر است و حضور مبلغان مذهبی با ملیت فرانسوی

و تلاش آنان برای راه‌اندازی مدارس در ایران بسیار چشمگیر است. این اقدامات فرهنگی و آموزشی در دوره قاجار نیز همچنان ادامه داشت و اهتمام چهره‌ها و نهادهای فرهنگی فرانسوی به تأسیس مدارس در ایران کاملاً آشکار است.

هم‌زمان با پایان دولت قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی، مجموعه‌ای از عوامل، سبب پرننگ شدن نقش و اهمیت انگلستان در صحنه سیاست ایران شد. پیروزی‌های انگلیس در جنگ جهانی اول، قرارداد ۱۹۱۹ م. و از همه مهم‌تر، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قدرت گرفتن نیروهای هوادار انگلیس، نقش این کشور را در سپهر سیاسی ایران افزایش داد و تا حدی باعث تضعیف موقعیت زبان فرانسه به نفع زبان انگلیسی شد. نمودهایی از این تضعیف موقعیت را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های دولتی دید. مثلاً وثوق‌الدوله (از دست‌اندرکاران انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ م.)، آموزش زبان فرانسوی را که در آن هنگام در ایران اجباری بود، از دروس همه مدارس ابتدایی ایران حذف کرد (لوسوئر، ۱۳۷۳: ۱۹۵) و یا سید ضیاء‌الدین طباطبائی که پس از کودتا به نخست‌وزیری رسیده بود، دستور داد تابلوها، علامت‌ها و آگهی‌های دوزبانه را از سطح شهرها بردارند. او با این اقدام، متن‌های فرانسوی را از خیابان‌های شهر محو کرد (ساجدی صبا و دیگران، ۱۳۹۷: ۵۴) و گام‌هایی برای تضعیف جایگاه زبان فرانسه برداشته شد. اما علی‌رغم این تغییرات، سابقه طولانی آموزش و تدریس زبان فرانسه سبب می‌شد که همچنان آشنایی ایرانیان با این زبان و حتی اعزام دانشجو به فرانسه مورد توجه باشد. بنا بر این، با روی کار آمدن دولت پهلوی، زبان فرانسه در واقع جایگاه اول خود را از دست نداد، بلکه تا حدی از اهمیت انحصاری آن کاسته شد. ریشه‌داری و سابقه طولانی زبان فرانسه در ایران و جایگاه آن به‌عنوان نخستین زبان خارجی در ایران به حدی بود که حتی شخصیتی همچون سید ضیاء‌الدین طباطبائی که به‌عنوان شخصیتی انگلوفیل در تاریخ معاصر ایران شناخته می‌شود، روزنامه رعد را دوزبانه فارسی-فرانسوی (و نه فارسی-انگلیسی) منتشر می‌کرد.

به‌عبارت دیگر، جابه‌جایی میان زبان فرانسه و انگلیسی و اولویت‌یافتن زبان انگلیسی در دوره پهلوی در قالب روندی تدریجی انجام گرفت. در مرحله نخست، زبان انگلیسی در عصر پهلوی اول نسبت به روزگار قاجاری رونق افزون‌تری یافت و سرانجام در دوران پهلوی دوم جایگزین زبان فرانسه در میان ایرانیان شد. در دوره پهلوی، ایران به‌طور فزاینده‌ای در ساختار نظامی و اقتصادی غرب قرار گرفته بود و زبان انگلیسی، زبان اصلی این ساختار بود. این ارتباطات از دهه ۱۹۵۰ میلادی به دو دلیل عمده؛ افزایش درآمدهای نفتی ایران و اتحاد نظامی نزدیک شاه با ایالات متحده گسترش بیشتری یافت (Tollefson, 1991: 86). در پایان

جنگ جهانی دوم، کشور انگلیسی‌زبان آمریکا به‌عنوان یکی از دو قدرت برتر دنیا شناخته شد و نزدیکی حکومت ایران به آمریکا به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و گسترش فراوان ارتباطات سیاسی، اقتصادی، علمی و بازرگانی دو کشور موجب گردید تا زبان انگلیسی جایگزین زبان فرانسوی شود که مدت‌ها زبان مشترک نخبگان و متجددان ایرانی بود (دهم‌رده و نعمتی‌لیمائی، ۱۳۹۵: ۸۹). در دوره پهلوی دوم، روابط ایران و آمریکا نزدیک‌تر شد و در این زمان به دلیل تمایل شاه و خانواده‌اش به ارزش‌های فرهنگ غربی، روابط و سفرهای خاندان سلطنتی به کشورهای اروپایی افزایش یافت و زبان انگلیسی اهمیت زیادی پیدا کرد (Khajavi & Abbasian, 2011: 90)؛ این امر را می‌توان با علاقه خاندان قاجاری به یادگیری زبان فرانسه مقایسه کرد. به‌روایت منابع تاریخی، بسیاری از شاهزادگان قاجاری به یادگیری زبان فرانسه می‌پرداختند و اهتمام ناصرالدین شاه به یادگیری این زبان بسیار مشهور است. اعتمادالسلطنه بارها روایت‌هایی را از جلسات تدریس زبان فرانسوی به ناصرالدین شاه در خاطرات خود ذکر کرده است.

این تغییر سیاست عمومی که در دوره پهلوی دوم رقم خورد، سبب گسترش آموزش زبان انگلیسی در این دوره شد. در واقع، از نیمه دهه ۱۹۵۰م. تا وقوع انقلاب اسلامی، زبان انگلیسی به رایج‌ترین زبان خارجی در بخش‌های مختلف از جمله تجارت، تحصیلات دانشگاهی و رسانه تبدیل شد (آقاگل‌زاده و داوری، ۱۳۹۳: ۱۸۸). در این دوره، آموزش زبان انگلیسی جزو برنامه اصلی و رسمی مدارس شد. پیش‌تر به اهمیت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی رسمی آموزشی حکومت‌ها در فراگیر شدن زبان خارجی در جامعه اشاره شد. در مقایسه با نظام آموزشی عصر قاجار در ایران که کاملاً تحت‌سیطره و تمایل به زبان فرانسه بود، آموزش زبان انگلیسی از سال ۱۳۴۵ش. به طور مدون و زیر نظر دولت آغاز شد و کتب درسی آن توسط سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی تهیه می‌شد، بنا بر این، زبان انگلیسی وارد برنامه آموزشی رسمی مدارس شد (ریاضی، ۱۳۹۳: ۲۰؛ صفوی، ۱۳۸۳: ۱۸۳). همچنین از دهه ۱۳۲۰ش. به بعد، تحولی عمده در محل تحصیل دانشجویان خارج از کشور رخ داد و دو کشور انگلیسی‌زبان آمریکا و انگلستان به مهم‌ترین مقاصد این مهاجرت‌ها تبدیل شدند (حاضری، ۱۳۷۲: ۱۰۹). صدها معلم خارجی زبان انگلیسی در سیستم آموزشی ایران مشغول به فعالیت بودند و هزاران نفر از ایرانیان در دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان در انگلستان، ایالات متحده، هند و فیلیپین تحصیل می‌کردند (Tollefson, 1991: 85) و فرانسه بر خلاف سالیان قبلی در رتبه‌های پایین‌تر قرار گرفت.

برنامه‌های نوسازی اداری و صنعتی عصر پهلوی دوم به‌ویژه طرح‌های نفتی و نظامی نیز خود در گسترش و رواج بیشتر زبان انگلیسی در جامعه اثرگذار بودند، چرا که این برنامه‌ها در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با آمریکا و انگلستان قرار داشتند و ایرانیان فعال در این حوزه‌ها، نیازمند یادگیری زبان انگلیسی می‌شدند. در طول دوره پهلوی دوم، روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی نزدیک میان ایران و آمریکا روند غربی‌سازی را که از دوره قاجار آغاز شده بود، سرعت بخشید. زبان انگلیسی به یک نیاز مهم در امور نظامی ایران تبدیل شد، چرا که لازم بود پرسنل نظامی سطح قابل‌قبولی از زبان انگلیسی را بدانند تا بتوانند برای آموزش‌های تخصصی بیشتر به آمریکا اعزام شوند (Farhadi et al. 2010: 10). تقریباً تمام افسران عالی‌رتبه ایران برای دریافت آموزش‌های نظامی به آمریکا رفتند و البته آموزش زبان انگلیسی نیز بخشی از برنامه آموزشی آنان بود (Tollefson, 1991: 87). طرح‌های سیاسی - بین‌المللی دیگری نظیر کمک‌های اصل چهار ترومن و حضور و نفوذ هیأت‌های مشاور آمریکایی همچون "هیأت مشاوران ماورای بحر" نیز در تشدید روند اقبال به زبان انگلیسی مؤثر بود (حاضری، ۱۳۷۲: ۱۱۰). آنتونی پارسونز، آخرین سفیر انگلستان در ایران عصر پهلوی در یادداشت‌های خود تصویر کاملی از حضور گسترده انگلیسی‌ها در بخش‌های مختلف جامعه ایران عصر پهلوی و ممزوج بودن این حضور با فراگیری زبان انگلیسی در جامعه را ترسیم کرده است. او اشاره کرده است که «در اواخر سال ۱۹۷۵م. تعداد کثیری از اتباع انگلیس که شماره آنها بین پانزده‌هزار تا بیست‌هزار نفر در نوسان بود، در ایران زندگی می‌کردند. شورای فرهنگی بریتانیا در تهران، شیراز، اهواز، مشهد و تبریز فعالیت می‌کرد. کار عمده این شورا تشکیل کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی و ارتباط با دانشگاه‌های ایران بود که اکثر آنها استادان انگلیسی داشتند. تعدادی از کارشناسان نظامی و تسلیحاتی انگلیس هم در تهران، شیراز، اهواز، بوشهر، بندرعباس و نزدیکی دریای خزر به آموزش افراد نیروهای مسلح و سرویس و مراقبت از سلاح‌های خریداری‌شده از انگلستان اشتغال داشتند. در تهران و شهرستان‌ها در حدود پانزده تا بیست مؤسسه تولیدی و صنعتی یا شرکت و سازمان مشترک انگلیسی-ایرانی به‌وجود آمده بود که در رشته‌های مختلفی از تولید لوازم و مونتاژ اتومبیل تا تولید دستکش‌های لاستیکی فعالیت می‌کردند...» (پارسونز، ۱۳۶۳: ۶۸).

متناسب با این سیاست عمومی و اقبال جامعه به یادگیری زبان انگلیسی، مؤسسات آموزش این زبان نیز در ایران بسیار فعال شدند. در واقع، این بار جای مدارس و مؤسساتی را که در دوره قاجار از سوی نهادها و هیأت‌های فرانسوی در ایران شکل گرفته بودند و طبیعتاً زبان

فرانسه را آموزش و ترویج می‌دادند، مؤسسات آموزش زبان انگلیسی تأسیس شده از سوی نهادهای فرهنگی کشورهای انگلیسی‌زبان گرفته بودند که مهم‌ترین آنها "شورای فرهنگی بریتانیا"^۱ و "انجمن ایران- آمریکا"^۲ بودند (Aghagolzadeh & Davari, 2015: 13). از سال ۱۳۲۴ش. شورای فرهنگی بریتانیا در ایران آغاز به کار کرد و تشکیل کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی توسط این مرکز همراه با تبلیغات و هیاهوی مراکز اقتصادی و حرفه‌ای همچون شرکت نفت و نظایر آن که استخدام افراد را به دانستن زبان انگلیسی مشروط می‌کردند، اقبال به یادگیری این زبان را موجب می‌شد. انجمن روابط ایران و آمریکا نیز در سال ۱۳۰۴ش. به ریاست محمدعلی فروغی آغاز به کار کرده بود، اما فعال‌تر شدن آن و به‌ویژه تمرکز بر حوزه آموزش زبان انگلیسی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم رقم خورد. این انجمن در سال ۱۳۳۴ش. مرکزی را برای آموزش زبان انگلیسی بنیان نهاد (دهم‌رده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

آموزش زبان‌های خارجی در ایران معاصر از دیدگاه نظریه امپریالیسم زبانی

بر اساس داده‌های تاریخی باید اذعان کرد که از دوره قاجار تا پایان عصر پهلوی اول، زبان فرانسه جایگاه اول را میان زبان‌های خارجی در ایران داشت و عموم ایرانیان به تحصیل این زبان می‌پرداختند. این رویه در دوره پهلوی دوم تغییر کرد و زبان انگلیسی که البته از دوره پهلوی اول اندک اندک در مسیر ارتقای جایگاه خود بود، موقعیت زبان فرانسه را از آن خود کرد و به زبان اول در میان زبان‌های خارجی تبدیل شد. در اینجا کوشش می‌شود تا این مسأله و روند تاریخی از نظرگاهی جامع‌تر و فراتر از داده‌های موردی تاریخی مورد بررسی قرار گیرد و آن نظرگاه جامع‌تر، نظریه امپریالیسم زبانی و نسبت دادن مسأله با روند جهانی‌سازی در قرن بیستم میلادی است.

آنچه نظریه امپریالیسم زبانی در خصوص رواج زبان‌های فرانسوی و انگلیسی در ایران ارائه می‌کند، این واقعیت است که مسأله را نباید مبتنی بر سیاست یک دولت خاص دید، بلکه این مسأله یعنی موقعیت برتر زبان فرانسه در قرن نوزدهم و جایگزینی آن با زبان انگلیسی در قرن بیستم یک امر جهانی است و آن را باید در امتداد و هم‌راستا با امپریالیسم غربی در همین قرن ارزیابی نمود؛ همان‌طور که روزگاری زبان لاتین در جهان جایگاه بسیار برجسته‌ای داشت و البته در این جایگاه برجسته، توسعه امپراتوری روم نقش بسیار مهم را ایفاء می‌کرد. هنگامی که امپراتوری روم، سرزمین گل (فرانسه امروزی)، اسپانیا، بخشی از شمال آفریقا و مناطق

^۱. British Council

^۲. Iran-American Society (IAS)

شمالی بالکان را تصرف کرد، در واقع زبان لاتین نیز وارد این مناطق شد. از آنجایی که لاتین زبان مسیحیت شده بود، تبلیغ و نشر این مذهب مساوی با اشاعه زبان لاتین شد. به واسطه حضور سربازان رومی در مستعمرات، زبان لاتین عامیانه در سرزمین‌های تحت استیلای امپراتوری روم رواج یافت (گشمردی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). بعد از سقوط امپراتوری روم، کارکرد و جایگاه زبان لاتین عوض شد و لاتین تا این زمان به‌عنوان یک زبان میانجی^۱ مطرح بود که در همه امور استفاده می‌شد و ارتباطات، نگارش‌های رسمی و آموزش همه با این زبان صورت می‌گرفت (Phillipson, 2003: 40). در نخستین دهه‌های قرن هجدهم میلادی، زبان لاتین در مدارس متوسطه و عالی فرانسه، انگلستان و اسپانیا زبان آموزش دیگر درس‌ها بوده است و حتی پادشاه وقت اسپانیا، فیلیپ پنجم دستور داده بود که دانش‌آموزان همه مراکز آموزشی به زبان لاتین گفتگو کنند (حافظیان، ۱۳۹۵: ۸). پس از آن، فرانسه از نظر فکری و سیاسی در اروپا بر ملل دیگر برتری یافت و به علت تفوق کشور فرانسه، زبان فرانسوی نیز به‌عنوان زبان بین‌المللی رونق گرفت. زبان فرانسه حتی در داخل مرزهای جغرافیایی این کشور، به‌ویژه پس از انقلاب فرانسه، همه زبان‌های بومی را از بین برد. در زمان وقوع انقلاب فرانسه، کمتر از نیمی از جمعیت کشور فرانسه به این زبان صحبت می‌کردند. سند برنامه‌ریزی زبانی که در ششم ژوئن ۱۷۹۴ از سوی آبه گرگوار^۲ به کنوانسیون ملی^۳ ارائه شد، به‌روشنی از ضرورت تحمیل زبان فرانسه به همه جمعیت و از میان بردن زبان‌های دیگر سخن می‌گوید؛ چرا که یک زبان واحد اتحاد و هویت ملی را افزایش می‌دهد (Phillipson, 2003: 42). سپس زبان انگلیسی جایگاه فرانسه را اشغال کرد و علت این امر هم در آغاز، پیشتازی انگلیس و بعدها پیشتازی آمریکا در زمینه‌های تجارت، صنعت و علوم بود (هال، ۱۳۵۰: ۲۴۰).

زبان و به‌ویژه زبان بین‌المللی و زبانی خارجی همواره امری متأثر از سیاست‌ها و روندهای عمومی جهانی بوده است. در ایران نیز مانند بسیاری از نقاط جهان، زبان فرانسه از اواخر قرن نوزدهم منحصراً تنها زبان خارجی رایج بود، اما سرانجام زبان انگلیسی این جایگاه را از آن خود کرد (Aghagolzadeh & Davari, 2017: 50). جهانی شدن به‌مثابه فراگیر شدن نوعی گفتمان غالب که دربرگیرنده جنبه‌هایی گوناگون از همبستگی‌ها و همگنی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی است، ارتباطی مستقیم و البته متقابل با زبان دارد. به بیان روشن‌تر، همان‌گونه که جهانی شدن با گسترش زبان متعلق به گفتمان غالب همراه است،

^۱. Lingua Franca

^۲. Abbé Grégoire

^۳. The National Convention

فراگیر شدن یک زبان متعلق به گفتمان غالب نیز به گسترش روند جهانی شدن در چارچوب خواسته‌ها و علایق صاحبان آن گفتمان ارتباط دارد و این همان پدیده‌ای است که به‌طور خاص از قرن بیستم میلادی در خصوص زبان انگلیسی یعنی زبانی که در اکثر قریب به اتفاق جوامع، در حال یافتن جایگاهی برجسته هست، کاملاً مشهود است (آقاگل‌زاده و داوری، ۱۳۹۳: ۱۸۰).

رشد آموزش و یادگیری زبان انگلیسی در ایران از دوره پهلوی دوم، گرچه متأثر از سیاست‌های دولتی و رخداد‌های تاریخی بوده است، اما در عین حال، باید آن را بخشی از یک طرح و رخداد جهانی و بین‌المللی قلمداد نمود که در سرتاسر جهان در حال شکل‌گیری بوده و در ایران رویه‌ای مغایر با وضعیت جهانی زبان انگلیسی رخ نداده است.^۱ زبان انگلیسی در حال حاضر مهم‌ترین زبان جهانی به‌شمار می‌آید و زبان اول حدود چهارصد میلیون نفر است. زبان انگلیسی امروزه به‌عنوان زبان خارجی اصلی، تقریباً در هر کشوری صحبت می‌شود و بخش اعظمی از جمعیت جهان از این زبان برای تجارت، تحصیل و دسترسی به اطلاعات استفاده می‌کنند. در نتیجه، نقش زبان‌های بین‌المللی دیگر از قبیل فرانسه و روسی به‌طور جدی کاهش یافته است (کوک، ۱۳۸۹: ۲۸). در واقع، رواج فراوان زبان انگلیسی در ایران طی دوره پهلوی دوم که البته متأثر از اتفاقات و سیاست‌های داخلی بود، امری است که تقریباً مقارن با همین زمان در سرتاسر جهان رخ داده است و زبان انگلیسی در اروپا نیز زبان‌های بومی را کنار زده یا دست‌کم خود را به عنوان اولین زبان خارجی معرفی کرده است و البته حتی پیش‌تر از آن، رواج فراوان زبان فرانسه در ایران قرن نوزدهم میلادی نیز امری هم‌راستا با وضعیت جهانی این زبان بوده است.

^۱ اهمیت یافتن جهانی زبان انگلیسی و تأثیر آن در ایران را به‌عنوان یک نمونه می‌توان از روایتی دریافت که سید حسین نصر از چهره‌های فرهنگی - دانشگاهی عصر پهلوی در شرح حال خود ارائه کرده است. وی اشاره می‌کند که از کودکی همواره به آموزش زبان فرانسه مشغول بوده است و والدین او نیز با این زبان کاملاً آشنا بوده‌اند. اما در اواخر جنگ جهانی دوم، پدر وی که خود از چهره‌های متفکر برجسته در تاریخ ایران عصر مشروطه و پهلوی محسوب می‌شود، در بستر بیماری در حال یادگیری زبان انگلیسی بوده است و به وی توصیه می‌کرده که «آینده دنیا زبان انگلیسی است، نه زبان فرانسه» (نصر، ۱۳۹۳: ۴). نصر که خود در آمریکا تحصیل کرده بود و در دهه چهل شمسی به ایران برگشت و در دانشگاه تهران مشغول به فعالیت شد، به‌خوبی فضای دانشگاه تهران را مبتنی بر تقابل میان دو گروه فرانسه‌دان‌ها (استادان قدیمی‌تر) و انگلیسی‌دان‌ها (استادان جوان‌تر) ترسیم می‌کند و اشاره دارد که «با ازدیاد نفوذ آمریکا و جنگ جهانی دوم، انگلیسی داشت جای فرانسه را به‌عنوان زبان اول خارجی می‌گرفت» و این امری جهانی و عمومی بود و فقط اختصاص به ایران نداشت (نصر، ۱۳۹۳: ۸۱).

نتیجه‌گیری

با افزایش ارتباطات خارجی در اشکال و انواع گوناگون آن در ایران دوره معاصر، مسأله آموزش و یادگیری زبان‌های خارجی نیز اهمیت فراوان یافت. آگاهی ایرانیان از عقب‌ماندگی و ضعف علمی و فنی خود در نتیجه جنگ‌های ایران و روسیه سبب شد که آنان برای جبران این ضعف، دست به اقدام بزنند و فعالیت‌های گوناگونی اعم از تأسیس مدارس جدید، اعزام محصلان به فرنگ و ترجمه آثار جدید انجام گرفت. در تمامی این‌گونه فعالیت‌ها زبان‌های خارجی نقشی مهم داشتند و نخبگان فکری و سیاسی و سپس عموم مردم در پی یادگیری زبان خارجی برآمدند. شواهد و روایت‌های تاریخی نشان می‌دهد که در دوره قاجار مهم‌ترین زبان خارجی که ایرانیان به یادگیری آن می‌پرداختند، زبان فرانسه بود. با روی کار آمدن دولت پهلوی و تغییر گرایش‌های سیاسی، اندک اندک زبان انگلیسی به‌عنوان زبان دو کشور آمریکا و انگلستان در ایران اهمیت پیدا کرد و سرانجام پس از جنگ جهانی دوم و با گسترش روزافزون ارتباطات دولت پهلوی دوم با دو کشور مزبور، زبان انگلیسی کاملاً جایگاه زبان فرانسه را از آن خود کرد. نگاه به این مسأله از زاویه مستندات و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در قرن بیستم میلادی یک جابجایی معنادار در تمایل عمومی به یادگیری زبان خارجی رخ داده و زبان انگلیسی جایگاه اول زبان فرانسه را از آن خود کرده است. اما این مسأله را باید از زاویه‌ای فراخ‌تر نیز نگریست. فارغ از مسائل داخلی سیاسی-اجتماعی که سبب اهمیت یافتن زبان فرانسه در قرن نوزدهم و زبان انگلیسی در قرن بیستم در ایران می‌گردید، نظریه امپریالیسم زبانی که بنیان اصلی تحلیل در این مقاله را شکل می‌دهد، توضیح می‌دهد که این وضعیت یعنی جایگزینی زبان انگلیسی به جای زبان فرانسه یک پدیده جهانی و هم‌راستا با مسأله بین‌المللی شدن زبان انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم و یکی از وجوه جهانی‌سازی در این قرن بوده است و نباید آن را صرفاً بر اساس سیاست‌گذاری‌های دولت‌های ایرانی تبیین نمود. در واقع همان‌گونه که روزگاری امپریالیسم بریتانیایی نظام‌های سیاسی را تحت سیطره خود درآورده است، امپریالیسم زبان انگلیسی نیز زبان‌های دیگر را کنار زده و به حاشیه رانده و خود به جایگاه اول دست یافته است و به مدد این جایگاه، شیوه تفکر و فرهنگ خود را نیز بر فرهنگ‌های بومی و منطقه‌ای حاکم گردانده است.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آذرنگ، عبدالحسین، ۱۳۹۴، تاریخ ترجمه در ایران از دوران باستان تا پایان عصر قاجار، تهران: ققنوس.
- آرین‌پور، یحیی، ۱۳۷۲، از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، تهران: زوار.
- آفاگل‌زاده، فردوس و حسین داوری، ۱۳۹۳، «جهانی‌شدن و گسترش زبان انگلیسی»، راهبرد فرهنگ، شماره ۲۵، صص ۲۰۳-۱۷۹.
- الس، تئووان و دیگران، ۱۳۷۲، زبان‌شناسی کاربردی یادگیری و آموزش زبان‌های خارجی، ترجمه: محمود الیاسی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- اورسل، ارنست، ۱۳۸۲، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه: علی‌اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۴۹، زبان و تفکر، تهران: کتاب‌زمان.
- پارسونز، آنتونی، ۱۳۶۳، غرور و سقوط، ترجمه: منوچهر راستین، تهران: هفته.
- حائری، عبدالهادی، ۱۳۸۷، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
- حاضری، علی‌محمد، ۱۳۷۲، روند اعزام دانشجو در ایران، تهران: سمت.
- حافظیان، محسن، ۱۳۹۵، "متن اجتماعی و آموزش زبان‌ها"، نشریه پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، شماره ۳۸، صص ۲۶-۵.
- خسروبیگی، هوشنگ و محمد خالدفیضی، ۱۳۹۱، «ترجمه در دوره قاجار از ۱۲۱۰ق. تا پایان دوره مظفری»، ادب فارسی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱۴۶-۱۲۵.
- خضری، سیداحمدرضا و اعظم فولادی‌پناه، ۱۳۹۱، «فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی مبلغان کارملیت در ایران عصر صفوی»، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال ۴۵، شماره ۱، صص ۷۹-۶۳.
- دهمرد، مهدی و امیر نعمتی لیمائی، ۱۳۹۵، "جایگاه زبانی و سیر تاریخی تحول زبان‌های خارجی در ایران"، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره نهم، شماره ۱، صص ۹۷-۷۵.
- دهمرد، مهدی و دیگران، ۱۳۹۴، زبان‌های خارجی در گذر تاریخ ایران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- روشن، محمد، ۱۳۹۳، مدخل "جامع‌التواریخ" در دانشنامه جهان اسلام، جلد ۹، زیرنظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائره‌المعارف اسلامی، صص ۳۲۷-۳۲۴.
- ریاضی، حمیرا، ۱۳۹۳، «تاریخچه آموزش و تألیف کتب درسی زبان انگلیسی در ایران»، رشد آموزش زبان، دوره ۲۸، شماره ۳، صص ۲۰-۱۴.
- زرگری‌نژاد، غلام‌حسین، ۱۳۸۶، "عباس‌میرزا، نخستین معمار بنای نظام جدید در ایران معاصر"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۸، شماره ۵، صص ۱۱۱-۷۹.
- زینی‌وند، تورج و روزین نادری، ۱۳۹۸، "امپریالیسم زبانی از دیدگاه نقادانه عزالدین المنصره"، پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال اول، شماره ۱، صص ۲۰۲-۱۸۱.

ساجدی صبا، طهمورث، و دیگران، ۱۳۹۷، سیاست‌های آموزشی و فرهنگی زبان خارجی در ایران، تهران: امیرکبیر.

شیرازی، میرزا فضل‌الله، ۱۳۸۰، تاریخ ذوالقرنین، به تصحیح: ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

صفوی، امان‌الله، ۱۳۸۳، تاریخ آموزش و پرورش ایران از ایران باستان تا ۱۳۸۰ هجری شمسی، تهران: رشد.

طباطبایی، سیدجواد، ۱۳۹۴، «ایران در دوره فتحعلی‌شاه»، در: تاریخ جامع ایران جلد دوازدهم، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۹۱-۱.

فشاهی، محمدرضا، ۱۳۵۲، «نهضت ترجمه در عهد قاجاریه»، نشریه نگین، شماره ۹۹، صص ۲۵-۱۸.

فلاندن، اوژن، ۱۳۵۶، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.

فیلیپسون، رابرت، ۱۳۹۵، امپراتوری زبانی، ترجمه: فاطمه مدرسی، ابراهیم ملکی و یاسر رحمتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کوک، گای، ۱۳۸۹، زبان‌شناسی کاربردی، ترجمه: علی روحانی و محمدرضا مرادیان، تهران: رهنما.

گاردان، کنت آلفرد، ۱۳۶۲، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه: عباس اقبال، تهران: نگاه.

گشمردی، محمدرضا، ۱۳۸۳، «پیشینه آموزش زبان خارجی»، نشریه پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۲۲، صص ۱۶۸-۱۵۵.

لوسوئر، امیل، ۱۳۷۳، زمینه‌چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.

محبوبی‌اردکانی، حسین، ۱۳۷۰، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

معمدی، اسفندیار، ۱۳۸۲، «کتاب‌های درسی در ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب اسلامی»، تاریخ معاصر ایران، دوره ۷، شماره ۲۷، صص ۱۳۸-۱۱۱.

ناطق، هما، ۱۳۷۵، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، پاریس، خاوران.

نصر، سید حسین، ۱۳۹۳، حکمت و سیاست تاریخ شفاهی زندگی و آثار دکتر سید حسین نصر، به کوشش: حسین دهباشی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

نفیسی، سعید، ۱۳۸۳، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد اول: از آغاز سلطنت قاجار تا پایان جنگ نخستین با روسیه، تهران: اساطیر.

نوابی، داود، ۱۳۸۸، تاریخچه ترجمه از فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.

هال، رابرت، ۱۳۵۰، زبان و زبان‌شناسی، ترجمه: محمدرضا باطنی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

لاتین:

Ahagolzadeh, Ferdows & Davari, Hossein, 2017, "English Education in Iran: From Ambivalent Policies to Paradoxical Practices", in: Kirkpatrick, Robert (ed.), *English Language Education Policy in the Middle East and North Africa*, Springer.

-----, 2015, "To Teach or not to Teach? Still an Open Question for the Iranian Education System", in: Kennedy, Chris (ed.), *English language Teaching in The Islamic Republic of Iran*, London: British Council.

Batibo, Herman, 2005, *Language Decline and Death in Africa*, Multilingual Matters Ltd.

Crystal, David, 2000, *Language Death*, New York: Cambridge University Press.

Farhadi, Hossein, et al, 2010, "Reflections on Foreign Language Education in Iran", *The Electronic Journal for English as a Second Language*, Volume 13, Number 4, pp. 1-18.

- Heffer, Simon, 2010, *America Is the Acceptable Face of Cultural Imperialism*, UK: Telegraph.co.
- Khajavi, Yaser, Reza Abbasian, 2011, "English Language in Iran: Why Practice is More Common than Practise?", *Canadian Social Science*, Vol. 7, No. 4, pp. 89-94.
- Pennycook, Alastair, 1998, *English and the Discourses of Colonialism*, London & New York: Routledge.
- Phillipson, Robert, 1992, *Linguistic Imperialism*, Oxford University Press.
- , 2003, *English-Only Europe? Challenging Language Policy*, London & New York: Routledge.
- , 2009, *Linguistic Imperialism Continued*, London & New York: Routledge
- Ricneto, Thomas, 2000, "Historical and Theoretical Perspectives in Language Policy and Planning", in: Ricneto Thomas (ed.), *Ideology, Politics and Language Policies*, Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.
- Tollefson, James, 1991, *Planning Language, Planning Inequality*, London & New York: Longman.

